

• هانا آرنت •

عناصر و خاستگاه‌های  
حاکمیت توتالیتیر



یهودی ستیزی

ترجمه مهدی تدینی

## فهرست

|     |   |
|-----|---|
| ۹   | یادداشت مترجم   |
| ۱۵  | دیباچه  |
| ۱۹  | پیشگفتار چاپ نخست                                     |
| ۲۱  | پیشگفتار  |
| ۲۳  | یهودی‌ستیزی و عقل سلیم                                |
| ۵۱  | یهودیان و دولت-ملت                                    |
| ۵۱  | دوسویگی ره‌ایش و یهودیان به عنوان بانکداران دولتی     |
| ۹۳  | از یهودی‌ستیزی پروس تا نخستین احزاب یهودی‌ستیز آلمانی |
| ۱۲۷ | یهودی‌ستیزی چپ‌ها                                     |
| ۱۴۸ | عصر طلایی امنیت                                       |
| ۱۵۷ | یهودیان و جامعه                                       |
| ۱۶۰ | یهودیان استثنایی                                      |
| ۱۹۱ | زندگی حرفه‌ای بنجامین دیزرائیلی                       |
| ۲۱۵ | محلۀ سن-ژرمن  |
| ۲۲۹ | ماجرای درفوس  |
| ۲۵۱ | یهودیان در جمهوری سوم                                 |

## یادداشت مترجم

کتاب عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتر پر حجم‌ترین کتاب و به گمان بسیاری اثر اصلی هانا آرنت است. او در سال ۱۹۵۱ نخست این کتاب را به زبان انگلیسی و با عنوان خاستگاه‌های توتالیتریزم<sup>۱</sup> منتشر کرد. اما خیلی زود از پی انتشار کتاب به زبان آلمانی نیز برآمد و با همت خود او در سال ۱۹۵۵ نسخه آلمانی کتاب با عنوان عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتر<sup>۲</sup> منتشر شد. آرنت خود در پیشگفتار کتاب شرح می‌دهد که به هنگام بازنویسی کتاب به آلمانی تغییراتی، از تکمیل تا حذف اعمال کرده است، بدون آن‌که در ساختار کلی کتاب دست برده باشد. اما چنان‌که پیش‌گفت، نسخه آلمانی کتاب قدری (شاید حدود پانزده درصد) پر حجم‌تر از نسخه انگلیسی است و از آن‌جا که چند سال پس از نسخه انگلیسی نوشته شده و نویسنده نیز مجال یافته است از توانایی‌های زبان مادری‌اش در نگارش بهره برد، نسخه آلمانی در کل ویراستی جذاب‌تر به نظر می‌رسد.

کتاب سه فصل دارد: «یهودی‌ستیزی»، «امپریالیسم» و «توتالیتریزم». علاوه بر حجم بالای این فصل‌ها تصمیم گرفتم هر یک از فصل‌ها را به صورت مجلدی جداگانه منتشر کنم. به این ترتیب، کتاب شاکله‌ای سه جلدی می‌یابد. به گونه‌ای که هر یک از سه فصل اصلی کتاب به مجلدی جداگانه تبدیل می‌شود. سه جلد کتاب به مرور و طی سه سال

1. *The Origins of Totalitarianism*

2. *Elemente und Ursprünge totaler Herrschaft. Antisemitismus, Imperialismus, totale Herrschaft*

## دیباچه

ناشر یادداشتی از من خواسته است دروغ نخواهم کرد، گرچه کسی شرم دارم، زیرا این کتاب به لحاظ فکری چنان نمایانگر خویش است که نیازی به توصیه ندارد. تنها این مسئله که بانوی نویسنده هنوز چندان در آلمان شناخته شده نیست، می‌تواند مرا توجیه کند.

قضیه پریشی است که امروزه اهل اندیشه همه آن را ضروری‌ترین پرسش زندگی ما می‌دانند: پرسش از آن چرخش تاریخی که در توتالیتاریسم وحشتناک‌ترین و تهدیدکننده‌ترین واقعیت سیاسی-فراسیاسی خود را نشان می‌دهد. هانا آرنت نشان می‌دهد چه ویژگی یکسر نوینی است که ناسیونال‌سوسیالیسم و بولشویسم را از استبداد و جباریت متمایز می‌کند. او پیش‌شرط‌ها، شروط و ریل‌گذاری‌هایی را که این پدیده را امکان‌پذیر ساخته، بررسی کرده است.

در دو بخش نخست کتاب، یهودی‌ستیزی و امپریالیسم از جهت اهمیت اساسی‌شان برای توتالیتاریسم بررسی می‌شود. این دو به حوزه‌های گسترده‌ای از واقعیت‌هایی می‌انجامد که امروزه چندان شناخته شده نیست، اما مشخص می‌شود تعلق معنایی به هم دارند. برای فهمیدن این بازنمایی‌های مفصل باید صبر پیشه کرد و کل کتاب را خواند. کار دشواری نیست، زیرا تقریباً همه فصل‌ها بی‌درنگ خواننده را جذب می‌کند. اما اگر کل بحث در دیدمان نباشد، ممکن است دچار این بدفهمی شویم که گمان کنیم این تحلیل‌های تاریخی، با اغراق در آن‌ها، موضوع اصلی کتاب است، به خصوص با توجه به این که جدیت و

## یهودی‌ستیزی و عقل سلیم

همچنان بسیار می‌شنویم که می‌گویند اگر از قضا یهودی‌ستیزی هسته و نقطه تبلور ایدئولوژی ناسیونال‌سوسیالیستی را ساخته‌اند، تصادفی بوده است. گمان می‌کنند این سماجت تزلزل‌ناپذیر سیاست‌رایش‌سوم که در این مسئله هیچ سازشی نمی‌شناخت و در نهایت به ریشه‌کنی همهٔ یهودیان یافت‌شده در حوزهٔ قدرت هیتلر انجامید، با توضیحاتی روان‌شناختی در بارهٔ نوعی تعصب‌ورزی نیمه‌روان‌پریشانه توضیح‌پذیر است. تنها وحشتی که در پی فاجعهٔ نهایی پدید آمده بود و مشکلات مستقیمی که از بی‌میهن و بی‌کشور ماندن بازماندگان ایجاد شده بود، باعث شد مسئلهٔ یهودیان به منزلهٔ پرسشی سیاسی مطرح و جدی گرفته شود. اما این مانع آن نشد که همچنان مانند گذشته در ارزیابی ناسیونال‌سوسیالیسم، آنچه نژادها خود مدعی بودند کشف اصلی‌شان است (همانا نقش قوم یهود در سیاست بین‌الملل) و آنچه به منزلهٔ هدف اصلی‌شان اعلام شده بود (همانا پیگرد و در نهایت ریشه‌کنی یهودیان در کل جهان) صرفاً به عنوان بهانه و نوعی ترفند تبلیغاتی کم‌بها انگاشته شود.

این مقاومت در برابر باور کردن منابع و جدی گرفتن اعلام‌های ایدئولوژیک

نازی‌ها به خوبی قابل فهم است. هیچ برهه دیگری از تاریخ معاصر را نمی‌توان یافت که به اندازه این واقعیت برای عقل سلیم تحریک کننده باشد که چرا از میان همه مشکلات سیاسی حل نشده سده ما از قضا مسئله یهود باید به این افتخار مشکوک دست یابد که کل ماشین اهریمنی یک دستگاه حکومتی توتالیتار را روشن کند و به راه اندازد. سازگاری مشهودی که در این جا میان علت و معلول وجود دارد افزون بر این که عقل سلیم را می‌آزارد، تاریخ‌نگار را نیز مشوش می‌کند؛ تاریخ‌نگاری که در این جهان حتی آشوب زده دیگر راهش را نمی‌یابد همه تلاش‌ها برای «توضیح» یهودی‌ستیزی در تقابله با خود رخ داده‌ها چونان فرضیه‌های موقتی نارسا و شتابزده‌ای به نظر می‌رسد که بیس‌تر توانسته است به ما کمک کند تا کل قضیه را دوباره به فراموشی بسپاریم و همراه با آن این واقعیت را نیز فراموش کنیم که عقل سلیم ما در این جا در فهم پدیده پیش رو راه به جایی نبرده است.

یکی از این فرضیه‌های موقت کسانی‌که بکار یهودی‌ستیزی با شووینیسیم<sup>۱</sup> و بیگانه‌ستیزی<sup>۲</sup> است؛ اما آنچه این فرضیه را رد می‌کند این واقعیت است که یهودی‌ستیزی درست به همان اندازه فزونی ملی گرفت که احساس ملی سنتی و اندیشه ملی‌گرایانه ناپ شدت خود را از دست می‌داد و در لحظه‌ای به اوج خود رسید که نظام دولت-ملت اروپایی از هم فروپاشید. حتی کسانی تاسیونال‌سوسیالیسم نازی‌ها<sup>۳</sup> را دست بالا می‌گیرند که خود فهمیده‌اند تاسیونال‌سوسیالیست‌ها هیچ‌گاه به سادگی تاسیونالیست نبودند و شعارهای تاسیونالیستی را فقط به این منظور به

۱. Chauvinismus (انگلیسی: chauvinism)، نوعی ملی‌گرایی افراطی و پرخاشگر که با بی‌احترامی به دیگر ملیت‌ها و تجاوزطلبی همراه است.

۲. Xenophobia (انگلیسی: Xenophobia) یا «بیگانه‌هراسی». البته در آلمانی واژه Xenophobia کم‌سامد و به جای آن از واژه Fremdenfeindlichkeit استفاده می‌شود.

۳. عنوان «تاسیونال‌سوسیالیسم» به لحاظ واژگانی یعنی «سوسیالیسم ملی» یا «سوسیالیسم ملی‌گرا» منظور از این‌که آرنت می‌گوید کسانی «تاسیونال‌سوسیالیسم نازی‌ها را دست بالا می‌گیرند» این است که سوسیالیسم و در این جا به خصوص تاسیونالیسم آن را فراتر از واقعیت آن جدی و قریب واقعیت می‌پندارند.

خدمت می‌گرفتند تا برای یک دوره گذار بتوانند از آن دسته محافل مردمی‌ای که پابندی‌های سنتی داشتند نیز هوادارانی جذب کنند. اعضای اصلی حزب هرگز اجازه نمی‌یافتند اهداف فراملی حزب را از چشم فرونهند. چنین تبلیغات [ملی‌گرایانه‌ای] باعث نشد نازی‌ها «ملی‌گرا» شوند، همان‌گونه که تبلیغات ملی‌گرایانه‌ای که در جریان جنگ در اتحاد شوروی به راه افتاد باعث نشد رهبران احزاب بولشویستی از اهداف و باورهای بین‌المللی [گرایانه] خود دست‌کشند. نازی‌ها بی‌اعتنایی آغازین خود به ناسیونالیسم و بی‌اهمیت‌انگاری خود نسبت به دولت-ملت را - دولت-ملتی که به نظرشان تنگ و شوهرستانی به نظر می‌رسید - هیچ‌گاه و انهداند. در مقابل، به نحوی خستگی‌ناپذیر همواره بر این تأکید می‌کردند که «جنبش» آن‌ها، مانند جنبش کمونیسم، ابعاد و معنایی بین‌المللی دارد و به چنین عنوانی از هر حکومتی، حتی از حکومت خودی، که به حکم ماهیتش باید به قلمرو سرزمینی محدود و معینی پایبند باشد، مهم‌تر است. اما نه فقط سیاست نازی‌ها، تاریخ جنبش دست‌کم ۷۵ ساله یهودی‌ستیزی نیز آشکارا یکسان‌انگاری ناسیونالیسم و یهودی‌ستیزی را نفی می‌کند. ما احزاب یهودی‌ستیز را از اواخر قرن نوزدهم می‌شناسیم و می‌دانیم اینان نخستین احزابی بودند که به نوعی جهان‌بینی اتکا داشتند. احزاب سوسیالیستی نخستین همواره به منافع طبقه کارگر پایبند ماندند، گنجره‌های اروپایی تشکیل می‌دادند و می‌کوشیدند خود را به شکل بین‌المللی سازماندهی کنند و در ابعاد بین‌المللی سیاست‌گذاری کنند.

این واقعیت که افول دولت-ملت و رشد جنبش یهودی‌ستیزانه به لحاظ زمانی با هم مصادف شدند چیزی است که به سختی می‌توان آن را تنها به یک علت نسبت داد. این نوع پدیده‌های هم‌آیندی<sup>۱</sup> همواره پیچیده است و تاریخ‌نگار در برابر آن‌ها همواره در وضعیتی قرار دارد که به نظر می‌رسد مخیر است کدام عنصر را به عنوان

۱. Koinzidenz (انگلیسی: coincidence): یا «هم‌رویدادگی» به معنای مصادف یا قرین شدن رخدادها

«علت» جدا کند و «روح دوران» را در کدام ویژگی زمانه ببیند. نیروی قضاوت تاریخی نمی‌تواند به قواعد پایبند بماند، اما اجازه دارد از تجربه‌ها برای خود بهره برد. تجربه‌ای این‌چنینی که در این‌جا می‌تواند به ما کمک کند کشف بزرگ توکویل<sup>۱</sup> بود، وقتی برای یافتن دلایل و انگیزه‌های نفرت ناگهان پدیدآمده علیه نجبا در آغاز انقلاب فرانسه تحقیق می‌کرد (رژیم گذشته و انقلاب<sup>۲</sup>، کتاب دوم، فصل اول). مسئله مشکوک بود به این دلیل که نجبای فرانسه در این زمان هرگز در اوج قدرت خود نبودند و هملل مستقیمی چون سرکوب و بهره‌کشی وجود نداشت. از قرار معلوم، اتفاقاً خسران آشکار قدرت [نجبا] نفرت مردم را برانگیخته بود. توضیح توکویل این است که از دست رفتن قدرت نجبای فرانسه با کاهش دارایی آن‌ها همراه نبود، و بنابراین، مردم ناگهان خود را با ثروتی فوق‌العاده اما بدون قدرت، و با تمایز تعیین‌کننده اجتماعی اما بدون کارکردهای حاکمیتی روبرو می‌دیدند. آنچه خشم مردم را برمی‌انگیخت و فوری (یعنی وفور ثروتی) بود که به واقعی‌ترین معنای کلمه زیادی بود. اما قدرت هیچ‌گاه نمی‌تواند زیادی باشد، زیرا قدرت به معنایی سختگیرانه هرگز در تملک یک شخص نیست، بلکه آن‌گونه که به افراد دیگر نیز ربط می‌یابد، تنها در میان انسان‌ها وجود دارد. اما به استی ثروت فقط امری فردی است، حتی اگر کل طبقه‌ای ثروتمند باشد. قدرت همواره اجتماع‌ساز است، با آن‌که فاسدشدنی است. حکومت‌شوندگان حتی زیر سرکوب نیز این را احساس می‌کنند که قدرت کارکردی در اجتماع دارد. بنابراین، چنین شد که اشراف توتنی قدرت اداره قضایی داشتند حتی وقتی از قدرت خود سوءاستفاده می‌کردند و کرداری خودکامانه داشتند همچنان تحمل می‌شدند و حتی احترام می‌دیدند. نخست زمانی که نجبا امتیازات خود را در زمان سلطنت مطلقه از دست دادند و همراه با آن، امتیاز

۱. Alexis de Tocqueville (۱۸۰۵-۱۸۵۹ م.) روزنامه‌نگار، سیاستمدار و تاریخ‌نگار فرانسوی. او را

پایه‌گذار علم سیاست تطبیقی می‌دانند.

2. *L'ancien régime et la révolution* (1856)



بهره‌کشی و سرکوبگری را نیز طبعاً از دست دادند، مردم حس کردند آن‌ها جایگاهی انگل‌وار دارند. نجبا دیگر به هیچ دردی نمی‌خوردند، حتی به درد سلطه‌گری. به عبارت دیگر، کمتر پیش می‌آید که نفس سرکوب و بهره‌کشی تحمل‌ناشدنی حس شود؛ ثروت بدون کارکردی مشهود به مراتب برآشفته‌کننده‌تر است، زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند بفهمد واقعاً چرا چنین چیزی را باید تحمل کرد.

برای این قاعده مثالی بهتر از یهودی ستیزی وجود ندارد: یهودی ستیزی زمانی به اوج خود رسید که یهودیان کارکردشان در حیات عمومی و نفوذشان را از دست داده بودند و جز ثروتمندان هیچ نداشتند. وقتی هیتلر به قدرت رسید بانک‌های آلمانی‌ای که یهودیان بیش از صد سال بود جایگاهی کلیدی در آن‌ها داشتند، پیشاپیش تقریباً «یهودی زدوده» شده بود و یهودیت آلمان با چنان شتابی شمار و نفوذ خود را از دست می‌داد که آمارشناسان محو شدن آن را در عرض چند دهه آتش‌پیش‌بینی می‌کردند. گرچه باید مراقب بود فرایندهایی را که به لحاظ آماری فهم شده است یا تحولات تاریخی واقعی اشتباه نگرفت و پیش‌بینی‌های آماری را بیش از حد باور نکرد؛ اما می‌ارزد که این زحمت را به خود دهیم و در نظر گیریم از دیدگاهی آماری تعقیب و ریشه‌کشی یهودیان آلمان جوان‌شتاب بخشیدن به فرایندی به نثار می‌رسد که فارغ از این نیز گریزناپذیر بود.

مشابه این امر تقریباً در مورد همه کشورهای اروپای غربی نیز صدق می‌کند. ماجرای درفوس [در فرانسه] در زمان امپراتوری دوم که یهودی‌ستیزی فرانسه در اوج نفوذ و قدرت خود بود رخ نداد، بلکه در زمان جمهوری سوم بود یعنی وقتی یهودیان با آن‌که همچنان در صحنه سیاسی هویدا بودند، پیش‌تر از همه مناصب تعیین‌کننده بیرون شده بودند. در اتریش نیز به همین منوال: نه در عصر مترنیش یا

۱. Klemens von Metternich (۱۷۷۳-۱۸۵۹ م): مترنیش که در قارسی بیش‌تر به تلفظ نادرست به مترنخ معروف است، دولتمردی آلمانی بود که در دستگاه سلطنت هابسبورگ در اتریش به بالاترین درجه رسیده بود. او از ۱۹۰۹ وزیر امور خارجه و از ۱۸۴۲ صدراعظم بود تا این‌که در پی انقلاب ۱۸۴۸ سرنگون شد.

قضیه پرسشی است که امروزه اهل اندیشه همه آن را ضروری‌ترین پرسش زندگی ما می‌دانند: پرسش از آن چرخش تاریخی‌ای که در توتالیتاریسم وحشتناک‌ترین و تهدیدکننده‌ترین واقعیت سیاسی-فراسیاسی خود را نشان می‌دهد. هانا آرنت نشان می‌دهد چه ویژگی یکسر نوینی است که ناسیونال‌سوسیالیسم و بولشویسم را از استبداد و جباریت متمایز می‌کند. او پیش‌شرط‌ها، شروط و ریل‌گذاری‌هایی را که این پدیده را امکان‌پذیر ساخته، بررسی کرده است.

نخستین بخش اصلی و مفصل کتاب صرفاً در باره یهودی‌ستیزی است؛ نه در باره محتوای پر حجم تاریخ یهود است و نه در باره بزرگی یهودیت آلمان، که فقط در باره یهودی‌ستیزی است و نشان می‌دهد یهودی‌ستیزی به منزله نوعی جنبش جهان‌بینانه با مقاصد سیاسی، برخلاف یهودبیزاری، فرآورده نیمه سوم قرن نوزدهم است. اگر گفته شود که در این‌جا مسئله یهود بیش از حد مهم تلقی شده است، من مخالفت خواهم کرد.

این کتاب نتیجه دهه‌ها اندیشیدن است. هانا آرنت سال‌ها پیش از ۱۹۳۳ برآمدن آنچه را من در آن زمان محال می‌انگاشتم، می‌دید. با آغاز سال ۱۹۳۳ او به قدرت رسیدن ناسیونال‌سوسیالیسم [آرنت آگاه بود که چرخش عمیق بی‌سابقه‌ای رخ داده است. او بی‌درنگ در صدد مشاهده و تشخیص برآمد. از این روی، از جمله به جمع‌آوری بریده‌هایی از روزنامه‌ها روی آورد، چیزی که در جریان بازرسی از خانه‌اش در برلین به بازداشتش، و پس از آزادی‌اش به فرار او از آلمان منجر شد. حتی در ناگوارترین وضعیت‌ها، تأملگری و نیروی حضور ذهن روشن‌بینانه‌اش بازنیاستاد. از مسیر زندگی این خردورز عاشق هیچ نشانی در اثر او نیست مگر در کلیت اندیشه‌ورزی‌اش. همه‌چیز هشیارانه و عینی روایت شده است، بیش‌ی پالایش شده.

کارل یاسپرس



ISBN 978-600-405-322-8



۹ 786004 053228

۴۲۰۰ تومان